

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسلهٔ جلسات برای امامت

فصل سوّم: تالیف و جماعت مسوی

مصطفی امینی خواه / سال ۱۴۰۲



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تالایق جانان شوی - جلسه دوم

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على سيدنا و

نبينا ابي القاسم المصطفى محمد

و آله الطيبين الطاهرين

و لعنه الله على القوم الظالمين من الآن الى

قيام يوم الدين

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ

عُقْدَةَ مَنْ لَسَّانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي.

ایمان مومن در شرایط ترس بیشتر می شود

۱...

۱. دقایق اول سخنرانی ضبط نشده است.



«إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ^۲» جمله بسیار زیبا آرام بخش است، اصلاً کارکرد قرآن آرامش بخش است و واقعیت زندگی و واقعیت وقایعی که در زندگی رخ می دهد، «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ» همه جمع شدند «فَاخْشَوْهُمْ»، بترسید. این را بگویی فحش می دهند، این را بگویی از اینجا بیرونت می کنند، این را بگویی آنفالو می کنند، این را بگویی سروصدا می کنند.

یک پروتکل هایی قبل از رفتن به ما می دهند مثلاً اینکه چه کار بکن، این کار را نکن، آن کار را بکن، دقیقاً هم ما همان کارها را کردیم. توهمات داریم دیگر، این را نگو، آن را بگو، مثلاً یادم هست اوایل می گفتند در مورد این ها نباید حرف بزنی. یک بحث

۲. الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (سوره آل عمران، آیه ۱۷۳).



که آنجا می‌گرفت همین بود. توهماتی داریم، خوششان نمی‌آید. کارشان مهندسی است، از موفقیت، ثروت، از این‌ها می‌گویند ما مرگ، قبر قیامت، وحی جنازه و این حرف‌ها را می‌گوییم.

توهماتی داریم، «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمُ

فَاخْشَوْهُمْ». مردم جمع شدند، بترسید. این‌ها

چی می‌گویند؟ «فَرَادَهُمْ إِيمَانًا»، ایمانشان بیشتر

میشود، می‌گویند: همه آمدند؟ خوب پس معلوم است درست گفتم.

ما یک بحثی داریم یک جای دیگر در تهران که

قبل از اینجا می‌رویم، دیشب یک بحث چالشی را

گفتم و دیدم هیچ‌کس صدایش درنیامد، گفتم

مشکل کار کجا بود. امشب یک مقدار مطلب را

بیشتر باز کردم، الحمدلله صداها در آمد،

مثل اینکه درست انجام دادیم.



باید صداها دربیاید. این چیزی که من می‌گویم باید صدایش دربیاید، چراکسی صدایش در نمی‌آید؟ من دست گذاشتم روی یک نقطه‌ای که طبیعتاً افراد به صورت معمول ذهنیتشان یک ذهنیت دیگری است. می‌گویند این را می‌خواهی بگویی، برخورد دیگری می‌شود. قضیه همان بچه‌ای است که گفت پادشاه لخت است، پادشاه داده بود خیاط برایش لباس بدوزد، این هم آمد گفت اعلیحضرت لباسشان را در بیاورند، من این لباس را تنشان بکنم. شاه لباسش را در آورد. گفت خوب دستتان را در بیاورید. گفت خوب پس لباس کو؟ خیاط گفت من یک لباس دوختم که فقط کسانی که حلال زاده باشند می‌توانند آن را ببینند، گفت بله این آستینش را بکن تو و هیچ‌کس هم چیزی نمی‌توانست بگوید. می‌گفتند خیاط گفته حلال زاده‌ها می‌توانند ببینند که پادشاه لباس تنش کرده. آمد توی خیابان، یک بچه گفت بابا پادشاه لخت است، همه زدند زیر خنده.



دست گذاشتن روی بعضی چیزها یک جرئتی می‌خواهد خود فاطمه زهرا (سلام الله علیها) هم دست روی نقطه‌ای گذاشت که می‌دانست خودش درگیر می‌شود، حالا یک نکاتی دارد که آخر جلسه معلوم می‌شود.

مگر قرار است ما هر حرفی می‌زنیم آن‌ها خوششان بیاید؟ این تریبون و منبر و سخنرانی چیزهایی بگوییم که همه خوششان بیاید، انبیا حرف‌هایی می‌زدند آن‌ها را با سنگ و چوب می‌زدند.

واقعیت حرف حق را یک سری خوششان نمی‌آید. چقدر آیه ما در قرآن داریم. البته مردم ما مردم مؤمنی هستند. این طور نیست افتخار باشد که ما یک چیزی گفتیم مردم صدایشان درآمد، مردم ما عاقل و مؤمن و باسواد و تحصیل کرده هستند، نوع مردم وقتی حرف منطقی به آن‌ها زده بشود قبول می‌کنند ولی به هر حال یک سری حرف‌ها هم هست که واکنش نشان می‌دهند،



تنش ایجاد می‌کند. واقعیت حق این است، واقعیت حرف حق این است. عده خوششان نمی‌آید. چقدر آیه در قرآن داریم اکثراً می‌گویید. «وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ»^۳. این حرف خداست. می‌گویید می‌دانم که اکثرتان از حرف حق خوشتان نمی‌آید و کارهون یعنی کراهت دارید. یک‌کم باید قاتی داشته باشد و حق خالص هیچی قاتی نداشته باشد و شیطان خرابکاری نکرده باشد، البته معمولاً این جاذبه ندارد. به این خاطر جاذبه ندارد که در دل‌ها قرار نمی‌گیرد، وگرنه خودش که جاذبه دارد. می‌گویند حقیقت تلخ است. این حرف هم درست است و هم غلط است. از یک جهت غلط است چون حقیقت تلخ نیست و خیلی هم شیرین است، واقعیت است.

۳. لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (سوره زخرف، آیه



از چه جهت درست است؟ از این جهت که مزاج‌ها پذیرش آن را ندارد. مثل این است که شیرینی تلخ است، شیرینی شیرین است، ولی اکثراً که شیرینی را می‌خورند چون بیمار هستند، این شیرینی به کام آن‌ها تلخ می‌آید. این به مزاج برمی‌گردد.

مزاج‌ها، مزاجی نیست که از حرف حق و از واقعیت خوششان بیاید. یک کم باید قاتی داشته باشد. وقتی می‌گویند «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.» آیه می‌گوید وقتی مواجه می‌شوند با دشمن در زمان جنگ یک دفعه جا نمی‌خورند که بگویند این‌ها دشمن هستند و دارند می‌زنند، آقا گلوله، آقا می‌کشند! اتفاقاً این‌ها وقتی نگاه می‌کنند «فَزَادَهُمْ إِيمَانًا» ایمان آن‌ها زیاد می‌شود و می‌گویند ما منتظر این‌ها بودیم. قرار



بر همین بود. اگر این‌ها نمی‌آمدند ما شک می‌کردیم و معلوم بود یک جای کار ما اشتباه می‌کردیم.

این دشمنی، این برخورد، این متلک، این مسخره کردن، کسی که واقعیت زندگی را نفهمیده، واقعیت رشد را نفهمیده تا با تکه و متلک و تمسخر مواجه می‌شود جا می‌زند. کسی که می‌فهمد می‌گوید اصل قضیه همین است. فقط هم مسیر معنوی و تقرب الی الله و این‌ها نیست، اساساً هر مسیر رشدی یک چیزهای این شکلی دارد. کلاً این است؛ و این همان قضیه است که توکلش را نمی‌خواهد.

یک نفر وقتی می‌خواهد اصولی بچپاش را تربیت کند اصلاً کار ندارد به خدا و پیغمبر، می‌خواهد اصولی تربیت کند، عاقلانه و آگاهانه و محققانه می‌خواهد بچپاش را تربیت کند. همه می‌گویند آقا سخت نگیر، مگر خودت چطوری بزرگ



شدی؟ مگر ما که بزرگ شدیم بد هستیم؟!
این جوری نکن، آن جوری نکن.

اصلاً قاعده کار آگاهانه و عاقلانه، تنهایی و
مظلومیت است و عموم مسیرشان و جهت و
هدفشان یک مسیر و هدف درست و حسابی و

عاقلانه نیست. عموم بشر فکر نمی‌کنند. «اکثرهم

لا یعقلون»^۴. این حرف قرآن است. بنده هم

قاعدتاً جزو اکثریت هستم. خیلی کم هستند

«قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِ الشُّكُورِ»^۵. خیلی از معارف

۴. وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنَ بَعْدِ

مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (سوره عنكبوت،

آیه ۶۳) وَإِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

(سوره حجرات، آیه ۴).

۵. يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَائِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ

وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِ الشُّكُورِ

(سوره سبأ، آیه ۱۳).



زیبایی که در قرآن هست، شیطان گفت من کاری می‌کنم «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»^۶. این از نکات فنی و دقیق و نقطه زن قرآن است. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می‌فرماید جان مطلب در قضیه ما و شیطان همین یک کلمه است. همه‌اش شیطان می‌خواهد ما شاکر نباشیم.^۷ منظور این است که بی‌دین باشیم؟ نه. شاکر نباشیم بعد بی‌دین می‌شویم. کسی هم که بی‌عقل است به خاطر این است که شاکر نیست. همه‌اش به این یک کلمه برمی‌گردد.

شاکر همه نعمت‌ها هستیم

شاکر، یعنی این سرمایه‌ای که داری مال چی است، مال کی است؟ خدا فرمود «قَلِيلٌ مِّنْ

۶. ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمُ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (سوره اعراف، آیه ۱۷).

۷. علامه طباطبائی، المیزان، ج ۸، ص ۳۲.



عِبَادِ الشُّكُورِ». شیطان گفت من نگفتم «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ». من یک کاری می‌کنم اکثراً شاکر نخواهند بود و خدا هم فرمود «قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ». ما بند شاکر کم داریم. نعمت‌هایی که دادم، فرصت‌هایی که دادم بفهمید این‌ها چی است. ما معمولاً به چشم فرصت به این قضایا که رخ می‌دهد نگاه نمی‌کنیم، شاکر نیستیم. شما در زیارت عاشورا بعد از اینکه از آن بالا تا پایین دشمنان دین و خدا را فحش کش کرده‌اید، گفته‌اید: خدا لعنت کند کسانی که «لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهَ اسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ» زین به اسب‌ها زدند، لجام به آن‌ها زدند، «وَتَنَقَّبْتُ لِقِتَالِكَ»، همه را لعنت می‌کنید، بعد در سجده شکر می‌کنید.

این را هم بگویم که در فضای مجازی دیدم بعضی از دوستان تفسیرهای خاصی کرده بودند این جمله تنقبت لقتالک را گفته بودند یعنی آن‌ها



که بعد از شهادت امام حسین چشم اسبها را پوشاندند و روی اجساد شهدا تاختند، نه این حرفها نیست، «وَتَنْقَبْتُ لِقِتَالِكَ» درباره بعد از شهادت است. نقاب زدند، خود آنها نقاب زدند و اینکه حالا نقاب به چه شکلی بود باید بحث بشود. تاریخ نشان می‌دهد که با اسبها برپیکر شهدا تاختند.

غرض این است که دسته‌دسته و جدا جدا اینها را لعن می‌کنند، بعد می‌گویند «وَاللَّعْنَةُ عَلَيْهِمْ وَبِالْمُؤَالَاتِ لِنَبِيِّكَ وَآلِ نَبِيِّكَ» پیغمبر هم هر جا ایستاد اینها را لعن کرد. می‌گویند اینها که من لعن می‌کنم، این آل ابوسفیان و آل زیاد و آل مروان کسانی هستند که پیغمبر هر جا رسید اینها را لعن کرد؛ یعنی وجود پیغمبر مایه لعن اینها بود. حسابی همه اینها را لعن می‌کند. بعد با آل و طایفه لعن می‌کنند. آل مروان، آل ابوسفیان، آل مروان، بعضی‌ها هم به صورت خاص مثل شمر، یزید، ابن مرجانه، آخرش هم در



زیارت عاشورا سجده می‌کنیم و می‌گوییم «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ» چطور شد که یک‌دفعه بعد از این‌همه لعن و نفرین، «عَلَى مُصَابِهِمْ» من شکر می‌کنم بر این مصیبت‌ها. آن‌ها غلط کردند و لعن آن‌ها سر جای خودش هست، ولی من شکر می‌کنم که امام حسین، امام حسین است. شکر می‌کنم که کربلا را رقم زدی، عالم اگر کربلا نداشت چه داشت؟ این بوم نقاشی اگر نقش عشق بازی ابا عبدالله الحسین را نداشت، چه تصویر عاشقانه‌ای را داشت؟ ما کجا می‌توانستیم این دلیرانه‌های بین خالق و مخلوق را ببینیم؛ که این اوج عشق وقتی به آن‌ها می‌رسید چه کار می‌کنند. برای همین کجا می‌توانستیم این‌ها را ببینیم؟ خدا لعنت کند آل‌زیاد و آل‌مروان و همه‌شان را. ولی کربلا سر جای خودش است و باید رقم می‌خورد. لذا باید بتوانیم هر دو را باهم ببینیم.



گزینه‌های غلط بخشی از زندگی عادی

من زیاد مثال زدم و این مثال‌ها کمک می‌کند. وقتی به شما برگه امتحان را می‌دهند، مثلاً برای کنکور، ۲۷۰ تا سؤال است و سؤالات هم چهارگزینه‌ای است؛ یعنی ۱۰۸۰ تا گزینه است؛ یعنی یک دفترچه جلوی شما گذاشته‌اند که ۸۱۰ گزینه غلط دارد که یک معلم حکیم نشسته و عمداً ۸۱۰ تا اشتباه نوشته و گذاشته جلوی شما که ۲۷۰ تا هم درست است. کسانی که آگاهی ندارند می‌گویند این ظلم است، چرا باید این کار را بکنند؟ ۸۱۰ تا را اشتباه نوشته، خدا لعنتشان کند. کسی که وارد به قضیه است می‌گوید بله. این باید می‌بود. این گزینه‌ها باید شبیه به هم باشد تا معلوم بشود چه کسی خوانده و چه کسی نخوانده.



« هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ ^۸، باید با

گزینه‌های غلط مواجه بشوی. فکر کردی می‌گویی خدایا می‌خواهم سیر و سلوک کنم یک‌دفعه یک استاد سیر و سلوک جلوی من ظاهر می‌شود مثل حضرت خضر! نه عزیز من، می‌خواهی سیر و سلوک کنی برمی‌خوری به چند استاد، اولی ناتو، دومی ناتو، سومی ناتو، چهارمی دروغ‌گو، دغل‌باز، این چه وضعش است. این چه عالم اسلامی است! این چه خدایی است! سربه‌سرما می‌گذارد، ۸۱۰ تا گزینه غلط می‌گذارد جلوی تو تا ۲۷۰ گزینه درست را بشناسی. تو باید عقلت را به کار بیندازی. این‌ها واقعیت زندگی است.

۸. وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (سوره احزاب، آیه



یک دفعه با یک آدم ناجور مواجه می‌شوی. آخوند ناجور که هست، مثل اینکه کنکور را که شروع می‌کند بگوید من سه تا گزینه غلط دیدم. من دیگر اصلاً کنکور نمی‌دهم. اتفاقاً این سه تا باید باشد، «ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ»^۹ تو را با برنامه آورده‌ام.

تو فکر کردی راه به راه خواستند تو را بکشند، برنامه این بود که تو را برسانم به شعیب، بروی و شاگردی کنی، داستان این بود. بنده با خودم فکر می‌کردم چه شد که حضرت امام به نوفل لوشاتو

۹. إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۗ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْعَمْرِ ۖ وَقَتْنَاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ (سوره طه، آیه ۴۰).



رفت، بعد دیدم یک شیخ زکزاکی می‌رود
نوفل‌لوشاتو شیعه می‌شود^۱ و یک‌دفعه چند
میلیون شیعه ایجاد می‌شود.

همه روی برنامه است. کویت امام را راه
نمی‌دهد، عراق امام را اخراج می‌کند، ترکیه راه
نمی‌دهد، ایران راه نمی‌دهد، خدا می‌گوید بیا
اینجا نوفل‌لوشاتو این‌ها را شیعه کن و برو. این

۱۰. خبرگزاری جمهوری اسلامی، شیخ زکزاکی مهمان این
روزهای ایران کیست؟، تاریخ درج مطلب ۲۰ مهر ۱۴۰۲، تاریخ
بازدید: ۷ بهمن ۱۴۰۲

<https://www.irna.ir/news/۸۵۲۵۵۹۴۶/%D۸%B۴%DB%۸C>

%D۸%AE-

%D۸%B۲%DA%A۹%D۸%B۲%D۸%A۷%DA%A۹%DB%۸

C-%D۹%۸۵%D۹%۸۷%D۹%۸۵%D۸%A۷%D۹%۸۶-

%D۸%A۷%DB%۸C%D۹%۸۶-

%D۸%B۱%D۹%۸۸%D۸%B۲%D۹%۸۷%D۸%A۷%DB%۸

C-%D۸%A۷%DB%۸C%D۸%B۱%D۸%A۷%D۹%۸۶-

%DA%A۹%DB%۸C%D۸%B۳%D۸%AA



مال کسی است که خودش را به خدا سپرده و مال کسی است که واقعیت زندگی را فهمیده است. جا نمی‌خورد که چرا این‌جوری شد، ما خواستیم انقلاب کنیم سر از فرانسه درآوردیم، در این سن پیری ما را آواره کردند و فرستادند فرانسه! همان اول با شاه راه می‌آمدیم و چه‌کاری بود که ما کردیم! اصلاً به همه چیز شک کردم. شهید مطهری می‌رود فرانسه امام را می‌بیند وقتی برمی‌گردد می‌گوید اگر من بخواهم امام را تعریف کنم باید بگویم: «آمن بهدفعه».^{۱۱} این به

۱۱. من که قریب دوازده سال در خدمت این مرد بزرگ تحصیل کرده‌ام، باز وقتی که در سفر اخیر به پاریس به ملاقات و زیارت ایشان رفتم، چیزهائی از روحیه او درک کردم که نه فقط بر حیرت من، بلکه بر ایمانم نیز اضافه کرد وقتی برگشتم، دوستانم پرسیدند چه دیدی؟ گفتم چهار تا «آمن» دیدم آمن بهدفعه، بهدفعش ایمان دارد دنیا اگر جمع بشود نمی‌تواند او را از هدفش منصرف کند آمن بسبیل، براهیکه انتخاب کرده ایمان دارد امکان ندارد بتوان او را از این راه منصرف کرد شبیه



هدفش ایمان دارد. خیلی باور دارد به راهی که می‌رود، ما راه می‌افتیم تا به سنگ می‌خوریم می‌پیچیم. بعد هم می‌گوییم مثل اینکه قسمت نبود، بعضی‌ها در ازدواجشان هم همین‌طوری هستند تا به یک چالشی برخورد می‌کنند، یک مشکلی پیش می‌آید، یک جروبحتی پیش می‌آید همه چیز را فراموش می‌کنند.

همان ایمانیکه پیغمبر بهدفش و براهش داشت آمن بقوله، در میان همه رفقا و دوستانیکه سراغ دارم احدی مثل ایشان به روحیه مردم ایران ایمان ندارد بایشان نصحیت می‌کنند که آقا کمی یواشتر، مردم دارند سرد می‌شوند، مردم دارند از پای در می‌آیند، می‌گوید نه مردم این‌جور نیستند که شما می‌گوئید من مردم را بهتر می‌شناسم و ما همگی می‌بینیم که روز به روز صحت سخن ایشان بیشتر آشکار می‌شود و بالاخره بالاتر از همه آمن بربه، در یک جلسه خصوصی ایشان بمن می‌گفت فلانی این ما نیستیم که چنین می‌کنیم من دست خدا را بوضوح حس می‌کنم آدمیکه دست خدا و عنایت خدا را حس می‌کند و در راه خدا قدم بر می‌دارد (شهید مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۲۱).



همسر مقتولش را در فریزر گذاشته درمی آورد
می بیند هیچ آزار و اذیتی ندارد، چقدر خوب است!
بستنی است مگر؟ آدمیزاد اختلاف دارد، تضاد
دارد، به چالش می خورند، اختلاف در فکر دارند،
اختلاف در فهم دارند، داستان زندگی همین است.
رشد ما در همین است. روایت دیشب که اشاره
کردم، جاهل از مشکل فراری است^{۱۲}. دنیا محل
حرکت است و حرکت بدون چالش میسر
نمی شود. بدون تنش نمی شود.

ما جلساتی داشتیم در دانشگاه فردوسی، یک
استادی در دانشگاه فردوسی که الآن بازنشسته
شده است، پرفسور بود، آدم بسیار مؤمن و باصفا
بود. در آن همه شلوغی که ما در دانشگاه
داشتیم، هفته ای یکی دو ساعت برای ما جلسه
خصوصی می گذاشت. همیشه هم می رفتم

۱۲. الجاهل یمیل الی شکله (تمیمی آمدی، غرالحکم، ص



می‌شنیدم. ایشان یک دوره‌ای رئیس همان دانشکده بود در اوایل انقلاب، تجربیات خوبی هم داشت. روزهای اولی که ما رفتیم دانشگاه گفت من یک تجربه‌ای دارم که هرکسی که تازه می‌خواهد شروع کند من این تجربیاتم را در اختیارش قرار می‌دهم. چند ساعتی ما را شیرفهم کرد که اینجا داستان چی است و کی است و تجربیات سال‌های دراز را در اختیار ما گذاشت.

گام اول، سخت‌تر از ادامه

یک مقاله‌ای نوشته بود که اگر بشود مقاله را منتشر بکنیم، مضمون مقاله این بود که مباحث جنبه‌های عرفانی مربوط به مهندسی را درآورده بود. خیلی مطالب قشنگی شده بود، چون در عرفان و این‌ها وارد بود. می‌خواند، آدم رقیق‌القلب و لطیفی بود. صحبت می‌کرد و اشک می‌ریخت. از خدا و محبت خدا صحبت می‌کرد و های های گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت. روزهای



دوشنبه که ما دو ساعت جلسه داشتیم، از آن گفتگوهای ماندگار ما بود و خیلی صفا می‌کردیم. در حال و هوای عرفان و فضای معنوی و این‌ها بود. نکات جالبی را می‌گفت، در مورد عرفان و فلسفه، یکی از چیزهایی که می‌گفت این بود که اصلاً حرکت بدون اصطکاک اصلاً میسر نمی‌شود و می‌گفت در مهندسی می‌گوییم هرچه حرکت کند تر است، فشار ترمز بیشتر است. شما وقتی ماشین را روشن می‌کنید دور موتور می‌آید روی چند؟ مثلاً وقتی سرعت ماشین شما ۲۰ کیلومتر باشد دور موتور شما چقدر است؟ می‌آید روی سه یا چهار، دنده دو که می‌روی، سرعت روی چهل و پنجاه کیلومتر که باشد دور موتور می‌رود روی سه و چهار. دنده سه روی هفتاد و هشتاد و دنده پنج تا ۱۲۰ هم که برود هنوز دور موتور روی سه و چهار است. ایشان می‌گفت مسیر حرکت به سمت خدا هرکس در مراحل اولیه است فشار بیشتری را تحمل می‌کند. خیلی جالب نتیجه گرفته بود.



خیلی درست بود. هرچه جلوتر می‌رویم فشار کمتر می‌شود.

امام صادق فرمود شیعیان ما بیشتر باید صبر و تحمل داشته باشند. «إِنَّا صَبْرٌ وَ شِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا»^{۱۳}؛ صبر شیعیان ما از ما بیشتر است. مگر می‌شود شیعه صبرش از شما بیشتر باشد؟ فرمود چون بیشتر زحمت می‌کشند و زجر به آن‌ها بیشتر تحمیل می‌شود. مثلاً یک بچه ۹ ساله وقتی روزه می‌گیرد در قیاس با یک مرد ۴۰ ساله، این بچه بیشتر اذیت می‌شود. کم‌طاقت است و بنیه‌اش ضعیف است. در مسیر حرکت به سمت خدا هم همین است. این مسیر، مسیری است که اصطکاک دارد. این پیستون‌ها و مجموعه ابزاری

۱۳. إِنَّا صَبْرٌ وَ شِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ صَارَ شِيعَتُكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ قَالَ لِأَنَّا نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ وَ شِيعَتُنَا يُصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ (کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۲، ص ۹۳).



که برای حرکت این ماشین و شتاب این ماشین طراحی شده، همه این فرآیند بر اساس اصطکاک و درگیری و شتاب است.

هوایما با چی بالا می‌رود؟ باید به سطح زمین فشار وارد کند، این صدا دارد، زور دارد، شما اگر داخل هوایما نشستگی بگویی چقدر سروصدا هست من این‌همه پول دادم یک سفر آرام بروم و کیف کنم، این‌همه صدای موتور گوش من را کر کرد. بله اگر می‌خواهی این صدا را نشنوی با قطار برو، به جای یک ساعت، چهارده ساعت دیگر می‌رسی تهران. حرکت صدا دارد. هرچه هم می‌خواهی زودتر بررسی، باید فشار بیشتری به هوایما بیاوری و هرچه فشار بیشتر بیاوری صدا بیشتر است. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ^{۱۴}».

۱۴. سوره بلد، آیه ۴.



آدمیزاد را در رنج آفریده‌اند و این واقعیت زندگی دنیاست.

چرا ما سروصدایمان بلند است، اول جلسه عرض کردم. با انبر پلاستیکی می‌خواهد نان سنگک را از تنور در بیاورد بعد می‌گوید آقا چرا آب شد؟ بنده خدا اشتباه گرفتی، جای این اینجا نیست. خداوند می‌فرماید چند تا چیز را چند جا من خلق کرده‌ام ولی بنده‌های من جاهای دیگر دنبال آن‌ها می‌گردند^{۱۵}. اگر فرصت بود روایت را

۱۵. قال و فیما أوحی إلی داود یا داودانی وضعت خمسة فی خمسة و الناس یطلبونها فی خمسة غیرها، فلا یجدونها وضعت العلم فی الجوع و الجهد و هم یطلبونه فی الشبع و الراحة فلا یجدونه و وضعت العز فی طاعتی و هم یطلبونه فی خدمة السلطان فلا یجدونه و وضعت الغنی فی القناعة و هم یطلبونه فی كثرة المال فلا یجدونه و وضعت رضائی فی سخط النفس و هم یطلبونه فی رضا النفس، فلا یجدونه و وضعت الراحة فی الجنة و هم یطلبونه فی الدنيا، فلا یجدونه (حرعاملی، الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه، ص ۷۳).



می‌خواندم. فرمود راحتی را من در بهشت قرار دادم و مردم در دنیا دنبال آن می‌گردند. اصلاً جای آن اینجا نیست. این را بگیر، آن را درست کن، بعدش می‌گوید حالا دیگر راحت زندگی می‌کنم! هر وقت دیدید کسی گفت من دارم راحت زندگی می‌کنم.

ما می‌گوییم فلانی راحت شد. آدم کی راحت می‌شود؟ موقعی که می‌میرد. راحتی بعد از مرگ است تا مرگ باید دوید. این تعریف زندگی است. اگر کسی فکر می‌کند اینجا خواب و آسایش و کیف و این‌ها هست این جوری نیست. البته این به آن معنا نیست که ما الکی به خودمان زحمت بدهیم. مسئله نباید به هم قاتی بشود.

مسافرت هدف‌دار

انسان باید بخوابد، استراحت بکند، مسافرت برود، تفریح هم بکند، روایت می‌گوید «سَافِرُوا



تَصِحُّوا»^{۱۶}، مسافرت بروید تا سالم بمانید. ولی هدف است و جزو برنامه‌هاست. خداوند می‌گوید برو بگرد، «سَيُرَوُّ فِي الْأَرْضِ»^{۱۷}، برود بگرد و ببین با کسانی که حرف گوش نکردند من چه کار کردم. این را می‌گویم. برو ببین با آن‌ها که حرف گوش نکردند و الآن لخت توی آب هستند چه کار کردم. برو آثار باستانی رو ببین، بعضی گشتن‌ها مایه فسق و فجور است.

درمازندران دو هفته پیش رفته بودیم، خیلی هم پرکار بود و شش هفت ساعت سخنرانی داشتم. از غرب مازندران تا شرق مازندران. از آمل تا بهشهر. یکی از رفقا که همراه ما بود خودش هم

۱۶. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَافِرُوا تَصِحُّوا وَ جَاهِدُوا تَغْنَمُوا وَ حُجُّوا تَسْتَعْنُوا (برقی، محمد بن خالد، محاسن، ج ۲، ص ۳۴۵).

۱۷. قُلْ سَيُرَوُّ فِي الْأَرْضِ فَأَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (سوره روم، آیه ۴۲).



سبب خیر شده بود و گفت این شمال را باهم برویم. دیدم این آقا خیلی اصرار دارد و قبول کرد و یک روز خودش دوازده ساعت رانندگی می‌کرد. امروز که باهم بودیم، گفت من اصلاً این سفر را که با شما رفتم تا الآن نمی‌دانستم که شمال این است. فکر می‌کردم همه‌اش ماهیگیری و دریا و ساحل است. دیدم چقدر جا دارد و چقدر شمال عجیب است. چه آدم‌های خوبی زنده‌هایش و چه مُرده‌هایش. یک شب باهم رفتیم مزار مرحوم آیت‌الله کوهستانی، شب هم بود و در بسته بود، دوستان هماهنگ کردند و در را باز کردند ما رفتیم داخل. هوا خوب بود ولی یک باران تندی هم گرفت و خیلی خاطره‌انگیز شد.

آیت‌الله کوهستانی از کسانی بود که خدمت آقا تشریف پیدا می‌کرد. از خانه ایشان لطافت می‌بارید. بعضی چیزها را از قول آیت‌الله کوهستانی روی دیوار نوشته بودند، یکی از همسایه‌ها هم آمد و شروع کرد خاطراتی از



آیت‌الله کوهستانی تعریف کرد و یک جلسه اخلاقی رفتیم، امامزاده رفتیم، مزار آیت‌الله حسن‌زاده را در ابتدای راه رفتیم.

گفت تصور من از شمال ماهیگیری و دریا و جنگل و این‌ها بود. گفتم مگر آدم برای غیر از این‌ها شمال می‌رود؟ شما سفر برای چی می‌روید؟ آدمی که هدف ندارد فقط می‌چرخد، کسی که هدف دارد، سفرش هم جزو برنامه است. کجای زندگی من تعریف شده است. به مرحوم آیت‌الله‌العظمی بهجت گفته بودند شما را می‌خواهیم ببریم که باغی. حالا ایشان خودش بچه جنگل است، بچه فومن است. فومن سرو و تهش جنگل است. به ایشان گفتند می‌خواهیم شما را ببریم جنگل، ایشان نگاه کردند برنامه‌شان را دیدند وقت خالی ندارند. باز اصرار می‌کنند که ببرند باغ، آقا‌زاده ایشان می‌گفت آقا یک درخت سیب پیدا کردند دیدند سایه خوبی دارد، همان‌جا نشست و کتابش را درآورد و شروع کرد



نوشتن و غذا را دادند و دوباره برگشتیم آمدیم.^{۱۸} نه اینکه به درخت نگاه نکنیم، از طبیعت استفاده کرد و کیف هم کرد، ولی اینکه «حالا که چی؟» این مهم‌ترین سؤال زندگی ماست. همه چیز به این برمی‌گردد.

خوب که چی؟ ما رفتیم، کیف هم کردیم، چرا این جوری باید کیف کنیم؟ اصلاً کیف می‌کنیم برای چه؟ استراحت می‌کند برای یک کاری، استراحت مقدمه کار است. معمولاً استراحت می‌کنند برای

۱۸. جهان نیوز، ماجرای تفریح متفاوت آیت‌الله بهجت در باغ، درج مطلب ۲۶ فروردین ۱۴۰۲، تاریخ بازدید: ۷ بهمن ۱۴۰۲.

<https://www.jahannews.com/video/۸۳۴۴۷۷/%D%۸۵%۹D%۸۸%۷D%۸AC%D%۸B%۱D%۸۸%۷DB۸%۰C-%D%۸AA%D%۸۱%۹D%۸B%۱DB۸%۰C%D%۸AD-%D%۸۵%۹D%۸AA%D%۸۱%۹D%۸۸%۷D%۸۸%۹D%۸AA-%D%۸۸%۲DB۸%۰C%D%۸AA-%D%۸۸%۷D%۸۴%۹D%۸۴%۹D۸۷%۹-%D%۸۸%۸D%۸۷%۹D%۸AC%D%۸AA-%D%۸۸%۸D%۸۸%۷D%۸BA>



کار، ولی ما کار می‌کنیم برای استراحت. خیلی‌ها در تهران کار می‌کنند پول درمی‌آورند که آخر هفته بروند شمال و استراحت کنند و کیف کنند. ما کار می‌کنیم برای استراحت. «قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ»^{۱۹}. این‌ها توقفشان در شب کم است. خیلی تعبیر قرآن فوق‌العاده است، تعبیر به توقف می‌کند. این تعبیر آدم را دیوانه می‌کند. چقدر قرآن جالب تعبیر می‌کند. کلمه خواب را نمی‌گوید. نمی‌گوید در شب کم می‌خوابند، می‌گوید توقف این‌ها در شب کم است. از آن طرف هم نمی‌گوید در شب نماز بخوان، شب وقت رفتن است، امام عسکری هم فرمود «إِنَّ الْوَصُولَ إِلَى اللَّهِ سَفَرٌ لَا

۱۹. كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (سوره ذاریات، آیه ۱۷).



یدرک الّا بامتطاء اللیل^{۲۰}؛ فرمود کسی به خدا می‌رسد که مرکب شب را داشته باشد. شب‌ها وقت تاختن به سمت خداست. علما و بزرگان سر شب استراحت می‌کردند و دل شب را به عبادت می‌پرداختند. الآن شب‌های بلند زمستان تازه ساعت یازده شب برنامه تلویزیون شروع می‌شود. شب بیدار بودن کراهت دارد، الآن ساعت ۵ و ۱۲ دقیقه اذان مغرب است، از ساعت ۶ به بعد بیدار بودن کراهت دارد مگر اینکه یا عبادت بکند، یا تحصیل علم بکند. یا معاشرت با خانواده داشته باشد.

می‌نشینند تا ساعت دو و سه نصف شب و بعد هم می‌گویند معاشرت با خانواده است. غرض این است که شب وقت استراحت است.

۲۰. الإمام العسکری علیه السلام: إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَفَرٌ لَا يَدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ (مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰).



قشنگ یک‌دوم یا یک‌سوم اول شب آدم خوب بخوابد و استراحت کند و یک‌سوم آخر شب وقت بیدار شدن و عبادت کردن است؛ اما شیطان آن‌ها را تا یک‌سوم آخر شب، یعنی ساعت دو و سه بیدار نگه داشته و حالا که به سمت اذان صبح می‌رود خوابشان می‌برد. یک دستی در کار است. چون نفس بیداری سحر خودش برکت دارد. مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی می‌فرمودند ولو شده چایی بخوری، بلند شو. خود نسیم سحر که به بدن انسان بخورد خودش برکت است. الآن این شب‌های بلند، از ۵ بعد از ظهر هوا تاریک می‌شود و یک ربع به شش اذان صبح است و بعد از ساعت هفت صبح آفتاب طلوع می‌کند؛ یعنی چهارده ساعت شب داریم.

پس نکته اساسی این است که دنیا محل حرکت است. ما در این دنیا در حال حرکت هستیم، زندگی یعنی حرکت، خواب تو هم باید حرکت باشد، شب تو هم باید حرکت باشد، سفر هم باید



حرکت باشد، ازدواج هم باید حرکت باشد، خوردن و خوابیدن تو هم باید حرکت باشد. پیغمبر فرمود یک جوری زندگی کنید که در خوردن و آشامیدن خودت هم نیت داشته باشی و توجه داشته باشی. شما آب می‌خورید و می‌گویید سلام بر حسین. این خودش حرکت است.

با استادی کنار نهر آب بودیم، جمله لطیفی را گفت. گفت کی بلده از این آب نور بگیره؟ بعد آستین‌ها را بالا زد و وضو گرفت، گفت دیدید من از آب نور گرفتم؟!^{۲۱}

بعد گفت روایت داریم خدا گفته اگر کسی وضویش که باطل شد، وضو نگیرد به من جفا کرده است و اگر وضو بگیرد و دو رکعت نماز نخواند به من جفا کرده، اگر دو رکعت نماز بخواند

۲۱. اشاره به روایت: أَنَّ الْوُضُوءَ عَلَى الْوُضُوءِ نُورٌ عَلَى نُورٍ وَمَنْ جَدَّدَ وُضُوءَهُ مِنْ غَيْرِ حَدِيثٍ آخَرَ جَدَّدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَوْبَتَهُ مِنْ غَيْرِ اسْتِغْفَارٍ. (ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۱).



و دعا نکند به من جفا کرده، اگر همه این کارها را انجام داد و من استجابت نکنم، من جفا کرده‌ام.^{۲۲} ته قضیه عجیب‌تر شد.

وقتی آدم آب را می‌بیند بگوید بروم خودم را تطهیر کنم. حالا شما استخر که می‌روی نیت کن، مثلاً نیت غسل جمعه کن، یا غسل دیگری بکن و بعد برو توی آب. یک جهتی، یک انگیزه‌ای، یک هدفی، بگو می‌روم باشگاه خودم را تقویت کنم که بهتر خدا را عبادت کنم. مگر خدا در قرآن نگفته «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»^{۲۳}، هرچقدر

۲۲. يقول الله تعالى: من أحدث ولم يتوضأ فقد جفاني، ومن أحدث وتوضأ ولم يصل ركعتين فقد جفاني، ومن أحدث وتوضأ وصلى ركعتين ودعاني فلم أجبه فيما يسأل من أمر دينه ودنياه فقد جفوته، ولست برُّ جاف (دیلمی، حسن بن محمد، ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۳۰).

۲۳. وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ
عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْمَلُونَ لَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا



می‌توانی زور خودت را زیاد کن. من هم باشگاه می‌روم که زورم زیاد بشود. الآن نگاه می‌کنی پشت موتورها همه جوان‌ها هیکل‌ها روی فرم، تقویت شده. گفتم الآن بین این‌همه آدم و این‌همه هیکل که تقویت شده، یک نفر اینجا اگر مورد ظلم قرار بگیرد، چند نفر از این‌ها می‌روند از مظلوم دفاع کنند. چند نفر رفته‌اند بدنشان را قوی کرده‌اند که بتوانند زور بگویند، ولی چند نفر رفته‌اند بدنشان را تقویت کرده‌اند که بتوانند از مظلوم دفاع کنند؟ همین، سیکس پک درمی‌آوریم خیلی روی فرم می‌آییم و بعد هم می‌دهی به حشره‌های زیر خاک که بخورند و بگویند چه سیکس پک خوشمزه‌ای. خدا بیامرزد، نور به قبرش بیاره، یه ذره چربی هم نداشت. گوشت خالص بود. حلالش باشد.

تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَوْفَ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظَلُمُونَ (سوره انفال، آیه ۶۰).



«يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا

فَمُلَاقِيهِ^{۲۴}». تو یک راه طولانی داری برای ملاقات

با خدا، پراز چاله است و باید این مسیر را طی کنی

و حرکت کنی. کدح به معنای حرکت همراه با

سختی و مانع است. «إِنَّكَ كَادِحٌ» نمی‌گویند یکدح

بعداً حرکت می‌کنی، بلکه می‌گویند از همین الآن

که به دنیا آمدی و بند ناف را بریدند این راه شروع

شد. یک راه همین است که عرض کردم. در راه

حرکت در حال شدن هستی. به قول فلاسفه

صیوروت، دائم داری یک چیزی می‌شوی. یا داری

۲۴. سوره انشقاق، آیه ۶.



فرشته می شوی، یا داری شیطان می شوی. از این دو حال خارج نیست.

بچه های کوچک کم سن و سال که از دنیا می روند آیه قرآن هم می گوید «الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»^{۲۵} بچه ها را به پدرانشان ملحق می کنیم؛ یعنی بچه های کم سن و سالی که هنوز به قدرت تشخیص و فهم و این ها نرسیده اند، این ها ادامه و ملحق حرکت پدر و مادرشان هستند؛ یعنی خودشان رشد می کنند.

روایت از امام صادق برای شما بگویم، کیف کنید. آن ها که بچه از دست داده اند، چه بزرگ و چه کوچک، جزو آن روایاتی است که بسیار

۲۵. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينُ (سوره طور، آیه ۲۱).



امیدوارکننده و جذاب است. امام صادق فرمودند
«إِنَّ أَطْفَالَ شِيعَتِنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تُرَبِّيهِمْ فَاطِمَةُ
»^{۲۶} بچه‌های شیعیان ما قبل از سن ممیزی مثلاً در
سن هفت هشت سالگی که از دنیا می‌روند، تربیت
این‌ها در آن دنیا با حضرت فاطمه است. در
مهدکودک حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) هستند.
در یک روایت هم دارد که این‌ها می‌روند تحت
تربیت حضرت ابراهیم و ساره. ظاهراً به مراتب
ایمان پدرانشان بستگی دارد.

و بعد در روایت می‌گوید «أَلْحَقْنَا بِهِمْ

ذُرِّيَّتَهُمْ» حضرت زهرا بچه را که تربیت می‌کند
«يَهْدُونَ إِلَىٰ آبَائِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»^{۲۷} روز قیامت
تحویل می‌دهند؛ و آن‌ها جلوی در بهشت

۲۶. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَطْفَالَ شِيعَتِنَا مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ تُرَبِّيهِمْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ (قمی، علی بن ابراهیم،
تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۲).

۲۷. همان.



می مانند منتظر پدر و مادرشان. اینها شفیع پدر و مادرشان می شوند. پیغمبر فرمود بچه بیاورید، حتی اگر می دانید بچه سقط می شود. باز هم اقدام کنید. چهار بار یا پنج بار هم اگر اقدام کردید سقط شد تا بیست بار هم اقدام کنید. پیامبر فرمود «تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْتُمُوا فَإِنَّ أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقْطِ.»^{۲۸} ازدواج و تولید نسل کنید و زیاد شوید که من در روز قیامت به شما مباحثات می کنم؛ حتی به طفلی که سقط شده باشد.

اصلاً نگاهت به عالم عوض می شود. آدم برای چی بچه دار می شود. برای اینکه کیف کند؟ این نفهمیده «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدًّا فَمَا لَاقِيَهُ»^{۲۹}.

۲۸. قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْتُمُوا فَإِنَّ أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسَّقْطِ (الشعیری، محمد، جامع الاخبار، ج ۲، ص ۱۰۱).

۲۹. سوره انشقاق، آیه ۶.



زندگی یعنی همین؟ می‌گه من دو تا بچه آوردم از درس می‌افتم. اولاً که اصلاً بی‌خود می‌گوید که از درس می‌افتم. ما خانواده‌مان سه تا بچه داشتیم که خانم من تازه لیسانس گرفت. این حرف بی‌خودی است که نمی‌شود درس خواند. اگر کسی اهل درس باشد و برنامه‌ریزی داشته باشد، می‌تواند درس بخواند. ضمن اینکه الآن درس می‌خواند برای چی؟ که مدرک بگیرد و بگذارد بالای سرش. به او بگویند خانم دکتر و این کیف کند. حالا به فرض که چهارتا دکتری هم داشتی، خوب بعدش چی؟

می‌گوید از کارم می‌افتم. کارتو چی هست، غیر از این که ساخته بشوی، امام صادق به خانمی گفتند شما متأهلی؟ گفت نه. فرمودند: چرا؟ مشغول سیرو سلوک بودم ازدواج نکردم، حضرت فرمودند اگر این جوری بود مادر ما حضرت زهرا



باید مجرد می ماند.^{۳۰} سیر و سلوک همین هاست ولی با جهت. همسررداری بخش عمده‌ای از سیر و سلوک است. یک بحث مفصلی هست که در جلسات بعد بیشتر به آن پرداخته می شود.

این داستان زندگی است، زندگی یعنی محل تصادم و برخورد، مگر حضرت زهرا (سلام الله علیها) نمی دانست با او چه برخوردی می شود؟ مگر نمی دانست که حرفش را قبول نمی کنند؟ بلد نبود از این سخنرانی‌های انگیزشی بکند؟ جذب بکند و بحث‌های چالشی نکند؟ بعضی‌ها ششصد ساعت در مسیر جذب کار می کنند، در مسیر

۳۰. دَخَلَتْ امْرَأَةً عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَتْ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِيَّيْ امْرَأَةً مُتَبَتِّلَةً فَقَالَ وَمَا التَّبْتُ عِنْدَكَ قَالَتْ لَا أَتَزَوَّجُ قَالَ وَلِمَ قَالَتْ أَلْتَمِسُ بِذَلِكَ الْفَضْلَ فَقَالَ انْصَرَفِي فَلَوْ كَانَ ذَلِكَ فَضْلًا لَكَانَتْ فَاطِمَةُ ع أَحَقَّ بِهِ مِنْكَ إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ يَسْبِقُهَا إِلَى الْفَضْلِ (کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۵۰۹ بَابُ كَرَاهِيَةِ أَنْ تَتَّبَتَّلَ النِّسَاءُ وَ يَعْطَلْنَ أَنْفُسَهُنَّ).



چالشی وارد نمی‌شوند. همان قشر خاکستری را جذب می‌کنند.

شما اگر حق را گفתי قشر خاکستری هم که فطرت سالم، عقل سالم دارد، او هم قبول می‌کند و جذب می‌شود.

گفته اند وقتی دست امیرالمومنین را بستند تا برای بیعت ببرند، یک یهودی مسلمان شد، گفتند: چی شد که شهادتین گفתי؟ گفت: من در خیبر بودم، می‌دانم این ضرب دستت چقدر است، اگر این وارد میدان می‌شد هیچ کس حریفش نمی‌شد. فهمیدم یک حقی وجود دارد و یک چیزی هست، این آدم بر حق است و برای یک چیز بالاتری سکوت کرده است.^{۳۱}

۳۱. جمعی از نویسندگان، دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۱ ص ۱۱۳۴.



خدا رحمت کند یکی از علما را ایشان از این داستان این‌گونه استفاده می‌کرد. خیلی هم داستان پرمغزی است. خیلی لطیف و عمیق است و خیلی در زندگی ما یک داستان شاخص بسیار مهم است. شنیده‌اید که دو تا زن آمدند پیش امیرالمؤمنین، یک بچه را آوردند و این زن گفت بچه من است، آن یکی هم گفت بچه من است، حضرت به قنبر فرمودند برو شمشیر را بیاور، گفتند می‌خواهید چه کار کنید؟ گفت بچه را نصف می‌کنم، نصف مال این نصف ما آن یکی. یکی از این دو تا زن گفت من نمی‌خواهم مادرش اوست. حضرت فرمود: این مادر واقعی است، مادر واقعی نمی‌گذارد به بچه‌اش آسیب برسد.^{۳۲} از این

۳۲. ورووا: أن امرأتین تنازعتا علی عهد عمر فی طفلٍ ادّعته کلُّ واحدةٍ منهما ولداً لها بغيربینه، ولم ینازعهما فیہ غیرهما، فالتبس الحکم فی ذلک علی عمر و فزع فیہ الی امیرالمؤمنین، فاستدعی المرأتین ووعظهما وحوّفهما فأقامتا علی التنازع والاختلاف، فقال عند تمادیهما فی النزاع: «ایتونی بمنشار»



داستان استفاده می‌کردند و می‌گفتند
امیرالمؤمنین گفت این‌ها می‌خواهند قرآن را و
معارف اهل بیت را تکه‌تکه کنند، حضرت علی گفت
من چیزی نمی‌خواهم، رئیس و حاکم تویی، پدر

فَقَالَتْ لَهُ الْمَرَأَتَانِ: مَا تَصْنَعُ؟ فَقَالَ: «أَقْدَهُ نَصْفَيْنِ، لِكُلِّ
وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا نِصْفَهُ» فَسَكَتَتْ أَحَدَاهُمَا وَقَالَتْ الْآخَرَى: اللَّهُ اللَّهُ
يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ فَقَدْ سَمَحْتُ بِهِ لَهَا، فَقَالَ:
«اللَّهُ أَكْبَرُ، هَذَا ابْنُكَ دُونَهَا، وَلَوْ كَانَ ابْنُهَا لَرَقْتُ عَلَيْهِ وَأَشْفَقْتُ»
فَاعْتَرَفَتِ الْمَرْأَةُ الْآخَرَى بِأَنَّ الْحَقَّ مَعَ صَاحِبَتِهَا وَالْوَلَدُ لَهَا دُونَهُ،
فَسُرِّيَ عَنْ عَمْرٍو دَعَا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا فَرَّجَ عَنْهُ فِي الْقَضَاءِ
(شيخ مفيد، ارشاد القلوب، ج ۱ ص ۲۰۵)، وَرَوَوْا أَنَّ أُمَّرَأَتَيْنِ
تَنَازَعَتَا عَلَى عَهْدِهِ فِي طِفْلٍ ادَّعَتْهُ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا وَلَدًا لَهَا
بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ فَعُجِّمَ عَلَيْهِ وَفَرَعَ فِيهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَاسْتَدْعَى
الْمَرَأَتَيْنِ وَوَعَّظَهُمَا وَخَوَّفَهُمَا فَأَقَامَتَا عَلَى التَّنَازُعِ فَقَالَ ع
اِتُّونِي بِمِنْشَارٍ فَقَالَتَا مَا تَصْنَعُ بِهِ قَالَ أَقْدَهُ بِنِصْفَيْنِ لِكُلِّ
وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا نِصْفَهُ فَسَكَتَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَالَتِ الْآخَرَى اللَّهُ اللَّهُ
يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ فَقَدْ سَمَحْتُ لَهُ بِهَا فَقَالَ
اللَّهُ أَكْبَرُ هَذَا ابْنُكَ دُونَهَا وَ لَوْ كَانَ ابْنُهَا لَرَقْتُ عَلَيْهِ وَأَشْفَقْتُ
فَاعْتَرَفَتِ الْآخَرَى بِأَنَّ الْوَلَدَ لَهَا دُونَهَا وَ هَذَا حُكْمُ سُلَيْمَانَ فِي
صِغَرِهِ (ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۳۶۷)



واقعی این طوری است. مادر واقعی این است. آن باطن بیمار بود، باطنی که سالم باشد می فهمد، برای اینکه خودش را آماده کرده برای هر حرف و هر مانعی. دنیا همین است. مگر پیشرفت حق به همین سادگی است؟ آقا چرا این طوری شد، چرا آن طوری شد؟ مدارس این طوری شد، خیابان ها آن طوری شد، به بعضی ها می گویی امر به معروف کن، می گوید بدبختی دارد، گرسنگی دارد، فحش دارد، چاقو می گذارند زیر گلویت، مسیر اهل بیت «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ»^{۳۳} فرمود در یک قوم بنی اسرائیل هفتاد پیغمبر را سر بریدند. بعد رفتند و به زندگی شان مشغول شدند^{۳۴}. مسیر

۳۳. إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (سوره آل عمران، آیه ۲۱).

۳۴. جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ فَأَشَارَ إِلَيْهِ بِصُلْحِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَحَذَرَهُ مِنَ الْقَتْلِ وَالْقِتَالِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمَا



انبیاء این بوده است. این همه آیه قرآن ما داریم در مورد این که با انبیاء این جوری برخورد کردند.

همه اش تنش بود. «وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا

أَذَيْتُمُونَا^{۳۵}» در سوره مبارکه ابراهیم. می‌گوید

انبیاء وقتی با این‌ها مواجه می‌شدند می‌گفتند

اگر بزنید هم صبر می‌کنیم، فکر نکنید ما

عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّ رَأْسَ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا
أَهْدَىٰ إِلَىٰ بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي
إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَىٰ طُلُوعِ
الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَ
يَشْتَرُونَ كَأَن لَّمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا فَلَمْ يَعَجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلْ
أَمَّهُلَهُمْ وَ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخَذَ عَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ اتَّقِ اللَّهَ يَا
أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ لَا تَدْعَنَّ نَصْرَتِي (سید بن طاووس، لهوف،
ص ۳۱).

۳۵. وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا

أَذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (سوره ابراهیم، آیه ۱۲).



می‌ترسیم، فکر شانه خالی می‌کنیم و فرار می‌کنیم. ما آخر خط هستیم.

ما اگر در یک همایشی، یک کنفرانسی دو کلمه حرف زدیم و چهار نفر بلند شدند و رفتند، یا می‌گوییم لقمه حرام خورده‌اند و مشکل دارند، یا می‌گویند شأن من رعایت نمی‌شه، شأن امیرالمؤمنین و شأن فاطمه زهرا (سلام الله علیها) باید آن‌ها مراعات می‌شد، با این همه استدلال و مدرک و با این بیان قرص و محکم، چقدر این خطبه فوق‌العاده است، هرچقدر در مورد این خطبه فکر می‌کنم اصلاً دریایی از عجایب است. یک کلمه از خودش و مدح و ستایش نکرده، این همه دشمنانش سابقه‌های افتضاح دارند، هیچ‌کدام از این‌ها را به رو نمی‌آورد. نمی‌گوید که آن‌ها چه گندی هستند و یا نمی‌گوید که من بگویم مادر تو چه کسی است؟ عمه تو چه کسی است؟ سابقه‌هایی که در دل مردم بود. قبل اسلام چه کار می‌کردند، بعد از اسلام چه کار می‌کردند، این‌ها



داشتند نقشه ترور پیغمبر را می‌چیدند. قضیه ترور پیغمبر در مدینه معروف شد، یکی از این‌ها را فاطمه زهرا بیان نکرد، چون دعوا شخصی می‌شد. بحث علی و فلانی نیست، بحث فاطمه و فلانی نیست، بحث حق است، بحث قرآن است، بحث پیغمبر است، چه صحبت‌های قرص و جان‌داری. یک تعدادی برفرض بلند می‌شوند می‌روند. یک تعدادی برفرض در این جلسه مخالفت می‌کنند، یک تعدادی حمله می‌کنند، بالاخره چهار نفر پیدا می‌شوند در آن جلسه که قضیه را پیگیری کنند. این از بخش‌های عجیب تاریخ است؛ که انسان هرچقدر نگاه می‌کند در مظلومیت این خانم متحیر می‌شود.

فاطمه زهرا در مسجد صحبت کرد، یک نفر حق را به فاطمه نداد و به حمایت از فاطمه بلند نشد چیزی بگوید.



آن قسمتی از تاریخ که سند فدک را حضرت گرفتند^{۳۶}، این بخش از داستان در تاریخ برای من خیلی جای سؤال دارد. شما می‌دانید وقتی یک نفر یک حرفی زده حاکمیت به آن حساس است، دو نفر احساس مسئولیت می‌کنند، این کمترین چیزی است که پیش می‌آید. آن‌هم یک چنین خانمی، با چنین حالی. در چنین وضعی. دشمن به او حساس شده، دختر پیغمبر است، من نمی‌فهمم که یعنی چی که یک دفعه توی کوچه راه را بر فاطمه بستند در حالی تنها است و یک بچه همراه اوست.^{۳۷}

۳۶. وقد روی ان ابابکر لما شهد لها امیر المؤمنین (علیه السلام) کتب بتسلیم فدک الیها فاعترض عمر قضیته فخرق ما کتبه (سید مرتضی، الشافی فی الامامه، ج ۴ ص ۹۷).
۳۷. فَلَمَّا وُلِّيَ أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْهَا وَكَلَاءَهَا فَاتَتْهُ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا فَقَالَ لَهَا ائْتِينِي بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ فَجَاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ أُمِّ أَيْمَنَ فَشَهِدَا لَهَا فَكَتَبَ لَهَا بِتَرْكِ التَّعَرُّضِ فَخَرَجَتْ وَ الْكِتَابُ مَعَهَا فَلَقِيَهَا عُمَرُ فَقَالَ مَا



هیچکس نیست که این مسئله برایش حساسیت داشته باشد که این خانم دارد با این وضع می‌رود ممکن است سوءقصدی به او بشود. تعرضی بشود. ممکن است راه را بر او ببندند.

معمولاً من از کنار این روضه رد می‌شوم و کم پیش بیاید که روضه کوچه را بخوام بخوانم. در کوچه راه را به حضرت زهرا بست و گفت سند فدک را بده، حضرت زهرا خودداری کرد، واقعاً سخت است این روضه‌ها و آدم واقعاً دوست دارد این‌ها واقعیت نداشته باشد. ضربه‌ای زد، سیلی زد به فاطمه زهرا. بنا بر بعضی از نقل‌ها امام مجتبی دستش از دست مادر جدا شد. مادر نقش بر زمین

هَذَا مَعَكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَالَتْ كِتَابٌ كَتَبَهُ لِي ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ
قَالَ أَرَيْنِيهِ فَأَبَتْ فَأَنْتَزَعَهُ مِنْ يَدِهَا وَنَظَرَ فِيهِ ثُمَّ تَفَلَّ فِيهِ وَ
مَحَاهُ وَخَرَقَهُ (کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۵۴۳).



شد، سند فدک را آن خبیث برداشت و اول آب دهان انداخت بعد پاره کرد آن سند و پرتاب کرد سمت فاطمه زهرا، یک نفر نبود که جلوی این‌ها را بگیرد و مراقب این خانم باشد در کوچه، امام مجتبی بود تک‌وتنها. آن‌هم یک چنین غیرتی و یک چنین شخصیتی. زورش به‌حسب ظاهر به این نانجیب نمی‌رسید، چه گذشت بر این دل نازنین. این آقا خودش را می‌خورد و ایستاده بوده و نگاه می‌کرده. چه حالی داشته، چه وضعی داشته، علامه حسن‌زاده این روضه را می‌خواند^{۳۸} و می‌فرمود شبی که حضرت علی داشت فاطمه را غسل می‌داد، بنا بر وصیت حضرت زهرا قرار بود آرام و در دل شب مخفیانه این کار را انجام بدهند، لذا توصیه کرد اگر می‌خواهید گریه کنید آستین به دهان بگیرید. بچه‌ها مگر چقدر سن و سال دارند،

۳۸. عزیزی، عباس، ۵۱ داستان از فضایل، مصائب، معجزات و کرامات امام حسن مجتبی (ع)، ص ۱۸۹.



این بچه‌های غریب و بی‌کسی که دو سه ماه است که پیغمبر را از دست داده‌اند، داغ پدر، داغ پیغمبر، فاطمه زهرا به در نگاه می‌کرد و گریه می‌کرد، به حسن و حسین می‌فرمود یادتان هست پدرتان رسول‌الله از در که وارد می‌شد شما رو بغل می‌کرد، چقدر جای او خالی است.

هنوز داغ پیغمبر جبران نشده باید مادر از دست بدهند. این سری خیلی فرق دارد، تابه‌حال در را نگاه می‌کردند و یاد قامت پیغمبر می‌افتادند، الآن در سوخته را نگاه می‌کنند، هنوز رد خون مادر پاک نشده، هنوز این داغ آرام نشده، داغ رسول‌الله داغ سنگینی است برای این بچه‌ها، توی بغل پیغمبر این بچه‌ها بزرگ شده‌اند، هر وقت پیامبر این‌ها را بغل می‌کرد گلوی این‌ها را می‌بوسید، سینه این‌ها را می‌بوسید، اینکه سینه ابا عبد الله را می‌بوسید، لب‌های پیامبر را می‌بوسید. همان لب‌هایی که در مجلس یزید صدا زد نزنید این



لبها را. این قدر با خیزران به آن لبها نزنید. اینها را پیغمبر بوسیده.^{۳۹}

حال این بچه‌ها چه وضعیتی دارد. پیغمبر را تازه ازدست داده‌اند، حالا مادر را با این وضعیت، هنوز داغ پیغمبر تازه است. خیلی سنگین است. دو تا ماتم به این بزرگی با این وضعیتی که بچه‌ها شاهدند. امیرالمؤمنین می‌گوید نه تنها به من سلام نمی‌کنند، بلکه جواب سلام من را هم نمی‌دهند. بچه‌ها وضعیت شهر و تنهایی بابا را می‌بینند. می‌بینند کسی حرف نمی‌زند. می‌بینند وقتی ریختند توی خانه بابا کاری نکرد، تنهایی بابا و دست بسته بابا را دیدند. این وضع غربت

۳۹. حَدِيثُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ مَعَ يَزِيدَ فِي تَعْنِيفِهِ عَلَى قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ قَدْ قَتَلْتَ رَجُلًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْبَلُ بَيْنَ سَحْرِهِ وَنَحْرِهِ وَيَقُولُ: إِنِّي لَأَشْمُ رَائِحَةَ جَنَّةِ عَدْنٍ (طريحي نجفی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۲۶).



بچه‌هاست، هرکدام آستین به دهان گرفته‌اند و هر کس گوشه‌ای نشست و با خودش و با دل خونش، آدم مادر ۷۰-۸۰ ساله‌اش به مرگ طبیعی از دنیا برود، سر خاک مادر می‌خواهد فریاد بزند. اصلاً علقه آدم با مادر یک علقه خاصی است. چه برسد به حضرت زهرا که فقط ۱۸ سالش بود، حالا این‌ها باید آستین به دهان بگیرند، آن‌هم مادری که این شکلی آب شده در جلوی چشم بچه‌ها. روایت دارد «ناحله الجسم»^۴، این شکلی مادر را از دست دادند.

۴۰. رُوِيَ أَنَّهَا مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ نَاحِلَةَ الْجَسْمِ مُنْهَدَّةَ الرُّكْنِ بَاكِئَةَ الْعَيْنِ مُحْتَرِقَةَ الْقَلْبِ يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ وَ تَقُولُ لِوَلَدَيْهَا أَيْنَ أَبُوكُمَا الَّذِي كَانَ يُكْرِمُكُمَا وَيَحْمِلُكُمَا مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ أَيْنَ أَبُوكُمَا الَّذِي كَانَ أَشَدَّ النَّاسِ شَفَقَةً عَلَيْكُمَا فَلَا يَدْعُكُمَا تَمْشِيَانِ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَا أَرَاهُ يَفْتَحُ هَذَا الْبَابَ أَبَدًا وَ لَا يَحْمِلُكُمَا عَلَى عَاتِقِهِ كَمَا لَمْ يَزَلْ يَفْعَلُ بِكُمَا (ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۶۲).



امام حسن از همه بزرگ‌تر است. زینب کبری آستین به دهان گرفته، با خودخوری دارد گریه می‌کند. مرحوم علامه حسن‌زاده می‌فرمود: یک‌دفعه دیدند آستین از دهان امام مجتبی‌کنده شده، دارد ناله می‌زند، امیرالمؤمنین فرمودند: حسن قرار بود تو بچه‌ها را آرام کنی، خودت از همه بی‌قرارتری.

شاد بشود روح همه بزرگان، مرحوم علامه حسن‌زاده آملی همه آن‌هایی که ما را آوردند در این مجالس، پدر بزرگ‌هایمان، مادر بزرگ‌هایمان، آقای حسن‌زاده می‌فرمود: امام مجتبی‌عرض کرد بابا کوچه را فقط من دیدم، این‌ها خبر ندارند کوچه چه شده

این کودکت چه دیده که هی زار می‌زند
هی دست مشت کرده به دیوار می‌زند^{۴۱}

۴۱. شاعر آیینی معاصر حسن اسحاقی.



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تالایق جانان شوی - جلسه دوم

برای غیرت این بچه خیلی سنگین بود مادرش
به دست یه نامحرم کتک بخوره.

الا لعنت الله على القوم الظالمين

وسيعلم الذين ظلموا اني منقلب ينقلبون.

خدایا در ظهور آقایمان امام زمان تعجیل
بفرما.

عمر ما نوکری حضرتش قرار بده!

نسل ما نوکران حضرتش قرار بده!

اموات علما، صلحا، شهدا، فقها، امام راحل،

ذوی الحقوق، ذوی الارحام، سر سفره با برکت

حضرت زهرا بهره مند بفرما!

شب اول قبر فاطمه زهرا به فریاد همه ما

برسان!

شر ظالمین به خودشان برگردان!

خدایا امت اسلام، مشکلات دنیوی و اخروی،

آسمانی و زمینی به فضل و کرمت دور بفرما!



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تالایق جانان شوی - جلسه دوم

مریضان اسلام، مجروحان غزه، شفای عاجل
و کامل عنایت بفرما!
امریکا و اسرائیل به فضل و کرمت نیست و
نابود بفرما!
رهبر عزیز انقلاب، حفظ و نصرت عنایت بفرما!
در دنیا زیارت و در آخرت شفاعت اهل بیت
نصیب ما بفرما!
هر چه گفتیم و صلاح ماست هر چه نگفتیم و
صلاح می‌دانی برای ما رقم بزن!